

### متن پرسش

سلام: دلم میخواد که یک عمر برم و برم و فقط طی مسافت کنم، نوری را فتح کنم که از دل این عقیق سرخ کربلا به بیرون می‌تابد. به شدن ها فکر کنم در وقتی که بودم و بعد عمری خستگی، که فکر نمی‌کنم حالا حالا ها پیدایش شود. مرگ چه زود و چه دیر به سراغم آید و بگویم: وقتی برگشتی و اسم از دریا بگو... از سختی های راه بگو... چی آخر این جاده بود... وقتی برگشتی و اسم از فردا بگو... از دشت پروانه ها بگو... یک عمر یاد داشتم را بیندازم در دله ی آتش تا بلکه از سرمای روزگار آتشم خاموش نشود و سرد نشود. ای پسر پیغمبر خطاب به من می‌گویم که پیغمبر تو کیست؟! چیست؟! ای پیامبر به تو می‌گویم که به همان که تو را آفرید بگو که من را هم آفرینش کند، وگر که نه شکسته شود شیشه ی موج های آفرینش من! « سحری چو شاه خوبان به وثاق ما درآمد / به مثال ساقیان او به سبو و ساغر آمد / نه سبوی او بدیدم نه ز ساغرش چشیدم / که هزار موج باده به دماغ من برآمد / بگشاد این دماغم پر و بال بی‌نهایت / که به آفتاب ماند که به ماه و اختر آمد / به مبارکی و شادی چو جمال او بدیدم / ز جمال او دو دیده ز دو کون برتر آمد» دشت مون با یه اراده سوخت.

### متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: حقیقت آن است که برای نزدیک شدن به حق باید قلبی مثل مخمل داشت. هر انسانی به شکلی نرم شدن را فرا می‌گیرد. بعضی‌ها حادثه‌ای را پشت سر می‌گذرانند، بعضی‌ها مرضی کشنده را؛ بعضی‌ها درد فراق می‌کشند، بعضی‌ها درد از دست دادن مال. همگی بلاهای ناگهانی را پشت سر می‌گذاریم، بلاهایی که فرصتی فراهم می‌آورند برای نرم کردن سختی‌های قلب. بعضی‌هایمان حکمت این بلایا را درک می‌کنیم و نرم می‌شویم، بعضی‌هایمان اما افسوس که سخت‌تر از پیش می‌شویم. موفق باشید